جلد چهارم تضمینات

نجم اصفهانی

مجموع ابیات سه جلد دیوان تضمینات نجم اصفهانی (جلد اول دوم و چهارم) تقریباً هشت هزار بیت است.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم جلد چهارم [illegible] شروع شد ۴ جمادی [illegible]

ردیف سین مهمله [illegible]

و له ایضا

دلا [illegible] پناهت بس [illegible]

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس

نسیم روضه شیراز پیک راهت بس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چشم امیدوارم بحر از تو گوهری

این کار بی شمع و چراغ ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بیجا باشد

چه از آب است نیش فکر در این باب

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش

دو گوش [illegible] به نقش کم ز ابرو مده

بگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

بجوی خضر رهی در جوار قافله‌ای

بسعی اهل دل [illegible] رسم کار زیر غرقاب

ز سوز عشق نوازی بهار [illegible] غرقاب

مکن دل در ره عشق [illegible] بگو تو

خدا را [illegible] ره کن [illegible]

از آنکه فضل و کرم یار ما بس

فضل و جان خداوند ما را کافی

طلب چرا آب و غم [illegible] داران [illegible]

مگس تو [illegible] چراغ [illegible] باش

هر لف [illegible] کلک دستار

دل به بحر [illegible] الف [illegible] مده

به هر [illegible] جا چه [illegible]

[illegible]

ز داغ [illegible]

بیاد [illegible] جوان

اگر [illegible] صدا [illegible] ظرف [illegible]

بیا چه [illegible] بیمار [illegible] دلم بیمار

غیر و جلش [illegible] [illegible]

از دل بدل [illegible] شرب [illegible]

ولی الصبا [illegible]

رفیق [illegible] چه خواهی رفیق [illegible]

دل [illegible] به [illegible] مده

[illegible] زلف [illegible]

مرغ دل [illegible] خال [illegible]

[illegible] چشم [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

چه [illegible] غیر نفس [illegible]

طرفی [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

حافظ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انوار روی علی نبفت کاندر آفتاب
بلبل صفت منم بغزلهای تو یا علی

فردا بروح گر ز امامان گواه باشیش
از رب بیضای جرح دار قضا

از خاک رهی گلشن جلوش نمود آخ
دست عزیز سنده سحر کلاه شاخ

مانند مهر آب او لکا کو ز خسب بود
خواهی سفید جامه نخواهی سیاه
شیر خدا چه سلطنتی قصه بشنید

و له ایضا

باز آی بزم سر دو لب بار روان باشن
مر دلی بره عشق و فا نسخ بمو کرشند

تو شاه ولایتی و کوی شیخ راه باشن
بشد عاشق من ز بلای تو یا علی
در راه تمام باشن وهی چو بهر قضا

قبر امام هشتم سلطان دین رضا
رو در قصای خرمی حرم آن بقاع

باری بیا بکلبه‌ی ز نشو کاه
تقوی و مهر و شوق فردا بزن بنو
از تخم دل بیا به ز نشه بشکن

حافظ طریق مهر که شاه بشنه
رو نیند که شاه گیر ز تاجهان باشن

بارای و دل تنگ علی ز جهان باش
بسته بر آید چه خمخانه بکشند

در خاک آدم بهوس لهر تو یا علی

امروز زنده ام بولای تو یا علی
سا نو قفار حق بهر تقدیر قضا

از خاک بهور بریر دریان بارگاه
نه پایه روضه که شتر اب نبد کاخ
مهر علی و آل بکوت سبب بود

مرد حکیم دل تقوی طلب شد
محکم بدل نهال بشر زرنشه

و الفکاه در طرف صحرای دان
رو قد سرای کرد و بد جهان باش

دریغ خسته بو همرم اسرار ابن
مدعی ز مر لعل زندی دخوشند

[illegible]

مرغ زرک چمن برالدم [illegible] جمال یاد ایدرسین

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

مهر [illegible]

سرو [illegible] گلشن [illegible]

[illegible]

عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و فی الصبا

[illegible]

یار نخواهد ساقی [illegible] جان [illegible] فرو

به هنر [illegible] از [illegible] غمت [illegible]

در آفرینش [illegible] خوش [illegible] نوازش

به جز [illegible] شیخ [illegible] که [illegible] خام

اگر بیاری خوبی [illegible] شد [illegible] عجب

به لب رسید [illegible] امید [illegible] عجب

به هنر [illegible] عشق [illegible] حافظ

و فی الصبا

امید وار بدرگاه کبریا [illegible]

به دولت فتح [illegible] ببارد [illegible]

براه [illegible]

سه ماه [illegible] و نه ماه [illegible]

صبح بیار [illegible]

از آنچه قسمت [illegible] قسمت [illegible]

بیا [illegible] احرام

ربا حلال [illegible] جام احرام

اگر [illegible] آرام [illegible] عجب

از نور حسن [illegible] عالم [illegible]

انجم [illegible] حافظ

[illegible] و دگر [illegible]

بیوی گل [illegible] صبا [illegible]

بیاز [illegible]

چه شیخ [illegible]

از آنچه [illegible]

[illegible] قسمت [illegible]

[illegible] مقام

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] عجب

[illegible] جانان حافظ

[illegible] جانان [illegible]

بیا [illegible] تو جید و [illegible]

فراز [illegible] جمعه [illegible]

[illegible]

در این [illegible] قصه [illegible]

[illegible]

حکیم با دل مجنون سلسل شد [illegible]
آخر از حسرت [illegible]

آخر از [illegible] حسن [illegible]
[illegible] عشق جان داد

[illegible]
[illegible]
[illegible] بیاور [illegible]

پس [illegible]
[illegible] محبوب [illegible]

[illegible] دل [illegible]
رو برش [illegible] خدا

[illegible]
حافظ [illegible] لب لعل تو کامی یافت

[illegible]
[illegible] رخ دلبر [illegible]

[illegible] لب لعل تو [illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا
[illegible]

پرسش حال دل [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]

زلف [illegible] لطف تو [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] خدا

[illegible]

[illegible]

ببین بیسلسله زلف سیاه
بدگمان رسیده هما در آن ره بود
چنین بگوید و جمعی میرسد دلبو

نایبی تنکه ببجز از آن کمرای
تن یوسف دل از چه رنگ
نکند یار جدا از زلف سر نهم

گر بر آمد چه جعد زلف دل
ولکن قربان حکم الله
و بیکرم از آن راه دوری خواجه

از دل او بیمار گر بیتابش
بکن حسین بگفته نوکل
تمام للله رضا نمی‌کند

جانا تو نوبهار سیند کنار
سحر نظر جهنم بیدار
تو لیلی جاوید جوش

ولی اغنیا فی المرثیة فی شهادة علی الاکبر

غلامی نبود که عشق او جوش
فتاد نیستم بعشق او چه جوش
رسید دو جهان مجنون دل جوش

چو جام لعل تو گلشن کبابم
چو چشم تو لیلی کنار
چه ظلمت غم تو خضر و الوی

خرابی دل فرح بنوز الوی
غم تو گشت مشتاق جوش
منم غلام تو زر که ارم الوی

سر الجور فردوس سرایه مرد
سر عجم از مهر عشق
سیاه و بس چه جعد نکرد

غریب کالهر لاله آتشم
ببحر لاله ببحر تو نخ یارم
روم سحر چرا با یار

شها بنا سر الفراکم هو
به ربیع دما منم هجو لعل
غلام ازانکه مانم بر تیغ

مرا نگوی از عشق ندیدم
از چمن نشان
خاکم

که ای نام قند مصری تو آنجا
ببرد و بنجه ذ ... اینجا

ما داریم غنچه دهن جانانش
...

اگر صد روز غم آخر ... زیخو
ببین آخر چه دید آنجا

چرا حافظ چه ... بسی ... آنجا
دل ... بگذار ... کاین ... آتش

در عهد عشق ... خجالت ...
زاهد خراب ... ای ... است

تا دید محتسب ... نشد ...
باشد ... شیخ ... اعمالش

ای شیر ... ذات العالم
بگو زلف یار ... الصبا

نه عاشق ... دل ...

اگر ... تیر ... بود
ز سوز ... شیرین ... انجم

نگر در ... ای ... دل ...
شکفته ...
دیدم ... ...

حافظ ... گشت ... پیاله ...
عارف ... از همه جهان
لیس ... ضیا ...

احوال شیخ و ... قاضی ...

خدا خواهی و ... الا

... بیدار ازین خواب خدا
ز ... مرد عاقل ...

دلا ... شیراز ...
ارا ... روح ... ابجد

والضحی

ناگاه ... آمد ... ازین ...
دیدم ... شیخ ... خم ...

صوفی ... دنیای ...
باشد ... ... بود ...

... سؤال ... ازین ...

... دل ... الهی
... عالم ...
... خطبه ...
... گفت ...
... زبان ...

عشق ...
...
... طفلان ...
علو ... صورت ...
ازین ... صورت ...

... شیخ ...
...
...

حافظ ...
[illegible]

ولی الهیّا

سرم فرو چه بکش که بکشد دو دستش
دلم رسید شد و خاتم فرو دولت

بغیر مهر عزیزان بجان عشق ورزم
ز دل بدر نکنم ابرو کمان نگاه کش

مهر نقش تو دیده بر سوخ خرمن عاشق
خوشا بعزم نگارم مطبخ و بند دارم

بلی سکندر بکی دلبران و در میکده روم
در کنده گلّه پرده خاک در معبر

نزاع بهر دنیا چرا بکردم دو دست
بنازم آن لب و لعل آن خال دهن شیرین را

دل ما و شد او واحد و فرد و صمد

بعبر سر ما راه بهر محجوب نیز
دران بکار گشته و چه اندیشی

بکر لعل لبی که بعلم نکنم دلی تیز
عجب دل شبه برد م در کنار و فراق

خیال جامه سر مجرم بیز ناز
به سبب بکش بر دوش باران زهر و شو

چه دلم ز شیر هم آید بار فاخر چه تیز
از آن سپاهی که بسته لب چه و قصر

بیا و خش که در آید راز و آه خنز را
بنازم آن غمزه شوخ عاشقان خوش را

بر فن زلیخه و ز کنعان کلام دو آید

بغم بگاه عزیزان بغصه کم دنش
عجب البحر الجامی ...

چه بیند بر سر ایمان جانی سبز
بگاه خضر رانی تا بجنم ایمان

جهان گنه بسیار اندر قطره ما اندیشی
بنگر به آن که انجد الجند روم

بیا تا بگسیره خاتم خوش دلبران انس
نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر

نه از ترانه و فریاد ز نغمه خوش را
از موج میزند آب و عشق بر سر نیلش

بگاه آبحیات و بحیات روح روان

[illegible]

ولی الهی

[illegible]

رسید بقافلهٔ عشق از کجا هیهات
دلا دلال خبری کنم براه نجات
ضیاء دو نور نجات از در سنور شنو
چه قرب او طلبی از صفات کوش
بحر نهای جانش بماند ...
رموز منزل تو ...
رموز مصطفی ... خسروان ...
بخواه چه گویم از راه ... معذور ...
شراب تلخ ... صوفی ...
علاج ... بسوز ... اربانی
بلعبت ... بهرام ...
برفته خسرو ... و آن ...

بمرده لب ... عشق ...
ملک بعشق ... بفروش
بجوی چه ... صفا ... خاطر ...
بغیر از ... جدائی ...
بحر نهای ... ساز ...
مقام عشق ... عاشقان ...
گدای ... خاطر ...
چه ... نغمه ...
... بیا ... نوش
... کنم ...
بیا ز خواب ... زبان ...
... بهرام ...

نجات ... طلب ... از ره ... جانب
... بماند و باش ...
مکن ... رای ...
چه ... بماند ...
... دلش ... بسروش
طریق قرب ... عارفان ...
ولی الصبا
... بخواه ...
بیا و آتش ... زار
بیا ... انگیز ...
... زمین ... بیدار
... بهرام ...

... مقصود ... در بین ...
... مقصود ...
... انگور ...
نظر ... بدرون ...
سلیمان ... نظر ...
بیا ... جام ...
چه ... طلب ...
بیا ... صفا ...
بیا ... جام ...
لذت ... عاشق ...
... جام لعل ...

... شراب لعل ...
... جام ... حافظ
... مستی ...
... آب ... جان ...
... جانان ...
... حافظ
... حافظ
... حافظ
... حافظ
بیا ... حافظ
کمان ابرو ...
ولی الصبا

ساقی بحضور جعد سنبل بخش
صوفی بکنج خلوت و مرقع بکار بخش
با صدق دل بیا و همه را بنوید ...
تسبیح و طیلسان بمی و میگسار بخش
انجم خزان چه اول کار و ولی در آخر ...
ساقی بعهد و ... و ... و ...
زاهد شراب لعل نگار ... [illegible]
... جا ... [illegible]
... ما ... [illegible]
ای ... [illegible]

باران ... بکن به ... بخش
زاهد ... [illegible]
رو رو ... [illegible]
این ... [illegible]
زاهد ... [illegible]
ما را به بخشش ... و ... [illegible]
... [illegible] بخش
از ... [illegible]
خوب ... [illegible]
ای ... [illegible]

ای باغبان ... دل ... بخش
در راه صلح ... [illegible]
طاعات ... [illegible]
انجم خزان ... [illegible]
در حلقه ... بهار بخش
محی ... [illegible]
محکم ... [illegible]
یا رب ... [illegible]
محکم ... [illegible]
... [illegible] بخش

[illegible]

سپرها در رہ عشق و کار بکوشد [illegible]

[illegible]

فکر باشد [illegible]

باخبر باش [illegible]

[illegible]

[illegible]

در محیط [illegible]

ناز [illegible]

تو نفس [illegible]

ولی افغان

[illegible]

صحبت عاقلیت [illegible]

[illegible]

چراغ عقل [illegible]

[illegible]

ایکه [illegible]

جان [illegible]

دل حافظ [illegible]

بیا [illegible]

[illegible]

ولی افغان

[illegible]

با اینکه دلم از نسیم [illegible] دگر خوشم
از [illegible] [illegible] سرکشم

در فرقت [illegible] در بحر او [illegible] فرو
گل [illegible] شاخ [illegible]

رخ [illegible] از [illegible]
برق [illegible] چه [illegible]

گر موج [illegible]
سیل آب [illegible]

بلا [illegible] سحر [illegible]
ای نجم [illegible] جام

والی النصف

با بخت [illegible] خود [illegible]
آتش غم [illegible]

چشم [illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] خود [illegible]

کار دل [illegible] ما [illegible]
[illegible]

عارف [illegible]
بر [illegible] باد [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] از [illegible]

از [illegible] سوز [illegible] غم [illegible] علی [illegible]
[illegible]

[illegible] چه [illegible] آمد [illegible]
راز [illegible] ما [illegible]

[illegible] بخت [illegible]
گر موج [illegible]

بد بخت [illegible]
خدا [illegible]

[illegible] صبح [illegible]
جمشید [illegible]
[illegible]

[illegible] خاک [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
جمع [illegible]
[illegible] بیا [illegible]
از [illegible] صبح [illegible]
[illegible] طبع [illegible]
[illegible] دل [illegible]
دلبر [illegible]
[illegible] دارم
[illegible] دارم
[illegible]

[illegible]

ببلبل آشنا یکدش وفاداکه

به بجو زنو ببر داری خود اتش

بحکم هاله جه شمع و پروانه

و لها ایضا

بکت امروز بلبل کفته نوش

تو بعمر بهر اهر حکم

خیالت داند و جان یار اغ

جه دست ازغم بخت سر

جه داند شد با خار خود

بکدای ان سارم و درکا

یار فرح جه بکوار بلبل و جان بکند

برارا بهم لب یارم جه بیانه جو

جان بنکرانه لکم حرف تران داخجو

جه شد در قبله زنب دل باریش

مرا کار شکل با دل جه نیز

مراد یکر بحر دف بحر

از رنت درجلاری یار خویش

بلکفا اکبرار عذر بیور

برنشان اعن نکار لیلد

لیلی کشم جه بجنم کوه و صحرا

یار دلدارم ارقلب جان یار بکند

یار بعود بلبل جلوه مستانه خفف

صدف دید حافظ نوا رانکش

جه دیدی محلتر ارند در بینش

و نکفش مرنیارم شکل جو نیز

خیال هست باز شاه عالم

جه لیلد دید در خون خفته اکم

زوا بس بازکان اهر کن اخر

ببیلد خبر میده کتبلله

عکر یا بم سراغ ارمنزل جو

برکن بر خاک ره یار لبر جان و دل

جه رنج ره کار عشق نه

بیج عشق عجب امروز حرم

عزو بابد آمد سارو بیار را ه

جه فرصت و دم کعبه و انغ راه

زنبج خوانباک غمار جمن

ره ره یار بر جان و رعنا

شمع با حبیب دلی آمد نغرور

الالا جم راه ره با

جه حاضر فاک کرده کار

و لها ایضا

خوش بتو ایه ببیاهه جنس

نزده اسم دیده جه دلرا

هرزه حیاتمان ره

هانغ از کوته حیار

نکو بر خوشه لیکی کرنه مرتعاله

اوج جمع یار بدن

عفن العمر بیداد بسر

نرده عوض باید بر انداز

بی اسعد دو سو دیلهر اربا

عفو و عرض بر بار

غفلت بعفو جان بر و ای

انس خوردم ربنا با

مار جان اعلا و ارز نغ نام

جو بر سلسلة الجمع

عفو باب اهر جمع

ه بعدی زعیم ضم ربیعا اجابت

زمرهٔ عشاق را [illegible] هستند
اگرچه وصالش نه بکوشش دهند
کوش [illegible] لهو لعب

داغ غم [illegible] نهند
اینقدر با دل [illegible] بوش
[illegible] بهیچ جرب
هر دم [illegible] بار درد

بهر وصالش همه در کوشش [illegible]
بس [illegible]
زندی [illegible] صعب
از همه [illegible] جهان [illegible]

[illegible] آتشی [illegible]
[illegible] هر که [illegible] بده
[illegible]

داور دین [illegible] بنجاع [illegible]
راه وفا [illegible] بده

روح قدس حلقه [illegible]
[illegible] نعیم [illegible] دلش بده

و له ایضاً

[illegible] العرش [illegible] بده
دیده [illegible] کام [illegible]

در خطر چشم [illegible] دار [illegible]
[illegible] عطس [illegible]

[illegible] دیده [illegible] لله
[illegible] گلزار [illegible] لله

یا رب [illegible] خندی [illegible]
گلستان [illegible] لله

مسیام [illegible] چشم [illegible]
[illegible] کام [illegible]
[illegible] سرو [illegible]

[illegible] سر [illegible] رسید از [illegible] صبا
[illegible] دل [illegible]

چشم دارم [illegible]
[illegible] لله

[illegible]

[illegible]

طلب یار دل آسوده هیچ [illegible]

شعر [illegible]

از همه [illegible]

از همه کار [illegible]

[illegible]

انجه سرو [illegible]

جم [illegible] خیال [illegible]

در گلستان [illegible]

[illegible]

بس [illegible] از [illegible]

آفرین [illegible]

بلبل [illegible]

دلم از عشق [illegible]

[illegible]

دل مجروح [illegible]

[illegible]

ولی الصبا

در دلم [illegible]

انجه چشم [illegible]

انجه [illegible]

[illegible]

ای شام دلم [illegible]

آیت رحمت [illegible]

[illegible] خیال [illegible]

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

زانکه این جمله عرضها جسم باید بود کیس [illegible]

در رباط جان فرود آمد [illegible]

نا [illegible] باجید [illegible]

با دل خود [illegible] جام

ام [illegible] جام

کفتم [illegible]

جمله [illegible]

و له ایضاً

زانکه الفاصل [illegible]

[illegible] ابن [illegible]

۲ [illegible]

تا ز خاص [illegible]

آنکه دم از [illegible]

در رباط [illegible]

بخته [illegible]

[illegible]

از [illegible] خاک [illegible]

از طوق [illegible]

ساقیا [illegible]

نسب [illegible]

از برای [illegible] خاطر او

انجمان [illegible]

روز [illegible]

قول [illegible]

[illegible]

مست بد و بود که باید و جه اخراج اعلام [illegible]

حافظا گوهر یکدانه بحر عارض

بیا بیار خدا را به جان عارض

نه یافتم دل جو یابان ز ان عارض

کار جای تو بر دین [illegible]

جای حور بگو زاهد پی چه می‌جویند

سعدیا از حور لب شرح مگویند

بلکه گو [illegible] بخشیده

گلاب تافته بود جان از ان عارض

ز لعل جوهر فردوس ز غنچه الهام

ز گلشن صفا ز خوش نام [illegible]

در [illegible] نجم بر [illegible]

و له ایضا

سعدیا بیاید با بیان عارض

سوختم [illegible] قد و قامت

بگلزار [illegible] قد سرو ناز ارغوان

براه خوف و مرده از چه می‌پویند

حسن و لطف [illegible] از ان عارض

بیان [illegible] در بند آدم

ز زلف [illegible] دام

[illegible] از [illegible]

ز [illegible] جمال ز حسن [illegible]

قیمت [illegible] عارض

بجید [illegible] زمانها عارض

بیاد [illegible] اران عارض

بیاد ایدم از قد و قامت

[illegible] گل عارض

گل [illegible] حسن می‌جویند

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] ارغوان [illegible]

مرغ وحشی [illegible] دل [illegible]

نجوم [illegible] دل ارغوان از ان عارض

[illegible] عشق

[illegible]

و له ایضا

[illegible] ارغوان عارض

[illegible]

دیده‌ام [illegible] گشته [illegible]

گرد عذار یار من [illegible] حسن خط
بر ظلمات خط او خضر ره رهبر است

گشته روان [illegible] خط
عرصهٔ حسن بر رخش [illegible]
غنچهٔ لعل [illegible] صبح [illegible]

موی [illegible] کرده [illegible]
سرو که دید [illegible]

گاه آب [illegible]
شاخ [illegible]
راه بجان [illegible]

آب حیات [illegible] گشته [illegible]

دل بحجره [illegible] نقطه

ماه رخ حسن [illegible] غلط
در ظلمات [illegible]
تا رم از الف یار [illegible]

خال سیاه [illegible] عارض [illegible]
سرو بلند قامت [illegible]

شد رخ گل [illegible] زعفران [illegible] نقطه
جان دلم [illegible]
طبع [illegible]

گر بغداد [illegible] قبول [illegible]
تشنه [illegible]

[illegible]

بر ورق جمال تو خال شد [illegible] نقطه
از خط [illegible] زبان [illegible]

از هوس [illegible]
از [illegible]

[illegible]
جعد [illegible]
جان [illegible]

[illegible]

تا بهار [illegible]
زنده [illegible]

ولی الفت [illegible]

باغ [illegible]
بر لب [illegible]
با [illegible]
ز [illegible]
[illegible]
با [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
بجان [illegible] دل [illegible]

نرخ دل [illegible]
[illegible]
بدام زلف [illegible] دل [illegible]
بر الف [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
با [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]

و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بزن نوای حجازی به چنگ بازار و زور

ولی الغنا

قسم به سر وفا دار آل [illegible] حاج
بگوش [illegible] آید آذر [illegible] دلی

بغصه جرعه جام [illegible] دلی
که جز [illegible] امید

دمی [illegible] خبر از [illegible]

بیار [illegible] صحبت [illegible]

بسر [illegible] بیار [illegible]

بکفان لطف [illegible]
مخور تو غصه روزی [illegible]

بیا بمجلس غزل خوب [illegible]
جهان [illegible] قلندر [illegible] تاج

قسم بحشمت جاه و جلال [illegible] تاج
که [illegible] بغیر [illegible]

[illegible] دلبر [illegible]
دلم ز شوق [illegible]
در این روز [illegible]

[illegible] جهان [illegible]
که [illegible] عشاق [illegible]

دمی غلام [illegible]
[illegible] منما [illegible]

نه [illegible] ازین [illegible] تاج

[illegible]
[illegible]

[illegible] که از [illegible]
[illegible]
مرا [illegible] خرابا [illegible]

خدا [illegible]
جهان [illegible] جهان [illegible]

[illegible]
بیا [illegible] مرا [illegible] فراق تو

[illegible] از [illegible]

بر و ادیب [illegible]

[illegible]
اگر قبول [illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
ز [illegible] حافظ [illegible]

[illegible]

[illegible]
جهان [illegible]
[illegible] عادل [illegible] تاج
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که باشد اکه چراغ فلک برافروزد
رسد بکلبهٔ درویش نیز فیض شعاع
شبی که عمر [illegible] بود [illegible] ارادالله

وله ایضا

عالمی روشن شد از نور شعاع
زنگیان روی [illegible] ناله کنان
برکشد آینه از جیب افق چرخ زمان
بردل با دشنه [illegible] شدند
ارغنون ساز کند زهره [illegible]
شاه زنگ به پس [illegible] شده در
خسرو چرخ چه [illegible] سر زر

بیاد آتش می خور ملک نو
هر آشفته مجرد [illegible]
چنان [illegible] خدا
شاه زنگ چه [illegible] داغ
بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع
در شعاع شه رومی شد [illegible]
نیمه [illegible] ز الوان انواع
شد عطا [illegible] افواج ملک
[illegible] زهره [illegible]
چنگ در [illegible]
شه زنگ [illegible]
وضع [illegible]

بیار می [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
زخاک بارگه [illegible] شاه شجاع
خسرو روم عجب [illegible] انواع
شمع خاور [illegible]
تاج زر [illegible]
زرفشان [illegible]
برزد [illegible]
[illegible]
جام در [illegible]
چند [illegible]

[illegible]
جلوه [illegible]
[illegible]
چون دل [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]

شاه بطحا ... [illegible] وصل ... [illegible]

بی جمال عالم آرای تو روزم شب است

آن لب لعلم [illegible] وصل تو بر چیده

همچنان در انتظار تو ام چه شمع

خوش [illegible] بدر مهر [illegible]

بر سر بیمار آمد عیسی و [illegible]

[illegible] بر آمد بر سیم [illegible]

[illegible] مرغ [illegible]

این دل زار و نزار [illegible] جمع

این چنین [illegible] خبر [illegible]

هر چه می آید بسر [illegible]

سر فدا [illegible] خواهم [illegible]

امر [illegible] ملک [illegible]

با کمال عشق تو [illegible]

[illegible] از ازل [illegible]

تو [illegible] عشق [illegible] اول [illegible]

[illegible] تو [illegible]

چه [illegible] طبیب [illegible]

بسکه [illegible]

صبر [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible] باد [illegible]

تا [illegible]

دل در [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] بیمار دل [illegible]

عهد باد [illegible]

در [illegible]

[illegible]

ورنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شده است صحن گلستان بعینه جلوه طور

جان بخش جوانی چو نفس ... مغرور

[illegible]

که حافظا ... [illegible]

عمر عزیز ... چند ... تلف

[illegible]

چه آتشی است ... [illegible]

که ... از دل ... [illegible]

[illegible]

خوش ... [illegible]

[illegible]

طرف ... [illegible]

[illegible]

به ... [illegible]

[illegible]

طالع ... [illegible]

[illegible]

عاشق ... [illegible]

[illegible]

از زخم ... [illegible]

[illegible]

فراق [illegible]

[illegible] فراق

[illegible] فراق

[illegible]

عجب [illegible] زبان فراق | فراق [illegible] شرح از زبان فراق | نشسته [illegible] فراق

زبان خامه [illegible] بیان فراق | [illegible] شرح [illegible] فراق | [illegible] دل [illegible] غریب

نبرده [illegible] وصل قریب | علاج درد فراقم [illegible] طبیب | رفیق خیالم [illegible]

قرین محنت و اندوه [illegible] | بیا [illegible] خیال فراق [illegible] | خیال [illegible]

گذشت [illegible] عجب [illegible] | دریغ [illegible] | [illegible] فراق

[illegible] | چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] فراق | مجبور [illegible] دل [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] عشق | بیا [illegible] عشق | [illegible] عشق

خیال وصل تو دارم بسی ز جان خوشم
اگر بدست نیفتد فراق او کشتم
من از [illegible] بعمر وصل تو بودم
که داد من ستاند [illegible] فراق
ز عشق غیر فراق دگر [illegible]
روز روز بیلای فراق [illegible]
فراق فراق فراق تو مبتلا بازم
من از کجا [illegible] و حرم ز کجا
[illegible] فراق
بداغ لاله دگر [illegible]

فولی اصفهانی

هوش [illegible]

چه غنچه چون بلبل از شوق [illegible]
با آب دیده ام [illegible] فراق
شده [illegible] فلک [illegible]
بغیر [illegible] وصل [illegible]
ز درد هجر و فراقم [illegible]
قمار بازم در عشق [illegible]
جانانه [illegible]
من از کجا و فراق و [illegible] ز کجا
سبک [illegible]
بداغ عشق [illegible]
شام عشق [illegible]
شام [illegible] غم عشق

[illegible] عشق [illegible]
هر مراد تو [illegible]
[illegible] جای دل [illegible]
[illegible]
[illegible] فراق
من از فراق [illegible]
من از کجا [illegible]
من از کجا و فراق [illegible]
[illegible]
زند [illegible]
در راه عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] فراق [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

سینه دل می‌طپد در جگر بیهوده [illegible]

از آن برد عشق [illegible]
سخن بگویم [illegible] جام

تصور [illegible] تصدیق
[illegible] بطبع تو ام

والی [illegible]

بیار باده صافی و خوش [illegible]
که [illegible] عشق

بزن [illegible] از ذوق عشق
[illegible] کار و بار جهان [illegible]

که [illegible]

[illegible] بیهوده [illegible]

[illegible] عشق
[illegible]

بیار [illegible] بطبع تو ام

[illegible] علام

بیار روح بو آب [illegible]

اگر شراب [illegible]
[illegible] عشق

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بیهوده [illegible]
دیگر [illegible] انجام

بیار تو به لعل [illegible]
اگر [illegible] تو ام

[illegible] تحقیق
چه [illegible] آب [illegible] خاک

از آن گناه [illegible]
[illegible] عشق
[illegible] جنگ

[illegible]
بیا به [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دل [illegible] ... [illegible]

[illegible] خرم [illegible]

از [illegible]

[illegible]

ولی [illegible]

خاطری است [illegible] بکن
گفته بعضی که دل مرا [illegible] زخم

گفته بعضی [illegible]
گفتم [illegible] خبری کن

خلق را از دم [illegible] بیداد [illegible] تنگ
هر مرادم [illegible]

خبر [illegible] بود [illegible] کاری
جسم [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]

در خلوص [illegible]
[illegible] دانه [illegible]

وعده [illegible]
خود بگفتم [illegible] آی [illegible]

[illegible] آمد
جمع [illegible]

چند [illegible] بیمار عشق [illegible]
از رقیب [illegible]

آمد غلام [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]

خوب آمدی [illegible]

[illegible] عیار [illegible] خالص [illegible]
گفته بعضی [illegible]

[illegible]
[illegible] دل مجروح [illegible]

من نه آنم [illegible]
[illegible]

ولی الضعیف

[illegible]
از [illegible] شاه غلام [illegible]

خوبان [illegible]

قناعت شاه شهیدن زرین چه زر [illegible]
ابرار دشمنم از قصد هلاک [illegible]
باش کشتن منم خصم در سر آتش [illegible]

ولی [illegible] صد رحیم از هجر [illegible] الله
[illegible] فتح سوم کشته شده در [illegible]
عشق بقطع [illegible] بر رویت [illegible]

رو بجانب [illegible] خیال [illegible]
بغیر وصل تو [illegible]

ولی تو زهر [illegible]
همین [illegible]
بغیر کشته شدن [illegible]

چه کار کرد
غربت و تشنه [illegible] جگر [illegible]

[illegible] از دشمن [illegible]
[illegible] سر از تیغ [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

نفس نفس اگر از [illegible]
تشنه جگر [illegible] فرات
عجب [illegible]

[illegible] اندر [illegible]
[illegible] رحم تو [illegible]
[illegible] عمر [illegible]

تو [illegible] ابرار [illegible]
چه [illegible] تو [illegible]

[illegible] فلک
[illegible] فتنه [illegible]

مرا [illegible] وصال تو [illegible]
[illegible]

زمان [illegible] ای جان [illegible]
فراق [illegible] جان [illegible]
به عشق [illegible] عالم

اگر تو [illegible]
[illegible]

بقدر [illegible] خدا را
[illegible] برنیان [illegible]

[illegible]
[illegible]
فغان [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فی [illegible] الصلاة و العرفان
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خراب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازل نشسته در دل تو
بگفت جز به ... تو

چه جرم کرده‌ام ای جان که بحضرت تو
شدم به نعمت خود بی‌وفا بسی مغرور

بر هیچ باب ندارم ره خروج و دخول
اگر نه بنده بیچاره عشق تو توام
به پیش باب ... غم ... نوالی ... ف

خراب‌تر ز دل من غم تو جای نیافت
بپای عشق فرو در حرم و سخن تو حافظ

رموز عشق ... فاش ... عقول
دل ... تو آید ... بیمار

مرا ز کجا و مقام و وفا و صحبت تو

که طاعت من بیدل نمی‌شود مقبول
کنم ... ز شیم به بحر تو
بکار روم ... کدام ره

کجا روم چه کنم چاره دل گیرا تو
برآرد ... به بحر تو ... ف

که نیست در دل تنگم ... ره
چه حکم ... ها ... حافظ

والی الصفا

دیدار تو ... نگار

ببر دار ... جهان ... تو بار

کنم به ... آیینه ... تو
ز مهر عارض تو ... چه ... گو

چه بر دار ... زر ...
بر ... شفیع ... جرم ...

که گشته‌ام ز ... وجود ... کار ... ول
بجز ... دلم ... ف
دهان به ... تو ...

بدان تو عشق ... تو حافظ
الیه ... رود ... دل ... یار

از ... دلبر ...

[illegible]

خالت ... خط ... [illegible]
... [illegible]
لعل ... [illegible]
[illegible] ... جمیل
لعبت ... [illegible]
... [illegible]
غزال ... [illegible]
زلعل ... [illegible]
دل فکار ... [illegible]
صبح ... [illegible]
حافظ ... [illegible]
[illegible]

سبز پوشان خطت بر گرد لب
آتش ... جلوه گاه ... [illegible]

سر ... [illegible]
که ... چه ... [illegible]

تو بناز و من بسوز و ... [illegible]

با ... [illegible]
جعد تو ... [illegible]

بر فروغ خور ... [illegible]

زالقلم ... نقطه بر صفحه ...
من ندانم کاین چه حسن ... [illegible]

سنجر این شعر ... [illegible]

همچو خورشید که بی بلبل
همچو ... [illegible]

من که ... [illegible]

تو نمانی ... [illegible]

دل ... [illegible]
بر سر ... [illegible]

لک ... [illegible]

آفرین بر ... [illegible]
ستاره آمد بر ... [illegible]

تفاوت ... [illegible]

این دل تو ... [illegible]

یا رب ... [illegible]
دل ز داغ تو ... [illegible]

هر چه او داد ... [illegible]
در رهت شد نشیب و فراز

چشمهای تو ... [illegible]

جز این نظم ... [illegible]
هر چه ... [illegible]

بکر ... [illegible]
سنجر ... [illegible]

لکن ... [illegible]

ازانکه رحمت و لطف تو است عام و عمیم
امید هست بجود و عطای فضل قدیم
چه باک گر بکشد ... عظیم

بعون ... کنم ز خلق کریم
که از سؤال ... از جواب ...
کجا دم از ... است

دم از کجا ... زند
... آنکه ... فلک ... زند
بر ... خنده زد

الکرنه ... جلد ...
به ... عشق تو ... دلم ... ام
خراب از غم عشقم چه ... ام

به بین ... ام
رخ ارجاب ... ام
... بهار ... خیال

در و کند ... الکو ...
ز تو ... از ...
مکر ... خط ... زرد

جواب ... آن ... خصر ... زنگ
ز نظم حافظ ... طبع ...
بر ... ماه ... نهاد

ز عکس ... سایه خط
چه طبع ... فی ... زنت ... نقط
ازان ... درد ... مصحف

که شد ز نظم تو ... لؤلؤ ... جلد
قوله ایضاً
ای ... دل

چه ... سر ... امل
ار ... از ... لعش ... حال
حشر ... از ... نشا

ابا ... زمان ... جلال
ان ذا الوجود فی العلم
لمبین جبل العظام معصیم

ان سلمی لسنا ... کت ...

ما لسلمی و من بذی سلم
این جیراننا و کیف الحال
این ... انعام ...
... ما ... باد
... لاس ... باد
... است ... باد
... نه ... باد
... رص ... دارد
از ... و ... ابتهج
افتت الله ... فنا ... هینه
کانت ... امارة ... و ...
هویت النفس بعد عافیة
عفت الدار بعد عافیة
فاسئلوا حالها عن الاطلال
... ... چه ... ...

... ... مرحم
... ... مرحم
... ...
... ... عارو
... ... السیل ...
لعمل ... الغیر منحدر ...
فما ... ... آمل ...
... العشق ... الفضل ... الهوا
لمن ... العشق ... الفضل ... العال
وصلت ... ...
... ...
... ...
... ...
۱۵ ... ...

... ... الله
... ... الله
... ... الله
یا ... ... الله
... ...
دل ... ...
... ...
... ...
صا ... ...
... ...

حافظ علم نه جز ...

وکل الصفت ...

[illegible]

فی الغنا

آسمانا شیر بلبله عشق است چه مشکل

دار جهان نقره دین جز و کامل

برمهر و عطاهاش ز عالم بفرهه

بر مهر جهان روزنه جان و دل

شاها بدره جهد ملازم

ازجحت تاج تو چشم است چه شاهی

روز ازل کلک تو بلکه طرز سیاهی

جاروب شغل تو جلال

از کانش فر تو برای بند مقبل

خورشید زنوار درج تو بنغمه

عاشقه تو به آنچه زنعش سنبل

ز یحیی بن مظفر ملک عالم و عادل

شاهی جهان چو شه ما هیچ نبود

بر کوه تو دوام از رب جهان عالم

لقطیم تو برجان خود چه واجب لازم

در مملکت عشق تو بر آهو شاهی

بر رفع مه فتح ارشد جان تو شاکر

بر نقطه کمال چه زلف تو

جز عشق تو داد صانع جهان صدق صانع

شاها فلک ساز برم تو ...

بر کف شه زلف و ارتضه سنبل

اشاره حل تخت بس بر رحمه

از درگه اسلام پناه تو

بر رفع تو جاه دگر شده جان

انعام تو بر کل بلیغ و قاضی

از فیض نظر نور دگر ...

چه مهر بیل مهر چه ...

خورشید چه آن خال ...

چه دار جهان ...

دست طرب از دامن ...

لغو و ظلم

[illegible]

راحتی فی الراح فی السلسبیل — از رخ خوب خلق ... مرد دل — از زلو شعر و در ... غزل

رانش عشق بماند دل فلک — آتش رقیبان ... خون دل — ورنه از آتش ... خلیل

عشق و دلای عاشقان ... — عشق عاشق ... تنجسته — راه ... مجنون ...

سر ... عشق ... آدم ...

یا مکن با یار یاران ... — یا بنما کن ... در خود ...

جان و ... در جو ... — چیستی ... از مردم ... — یا به ... مقصد ...

یا نشه پای ... ره دلیل — حیف جانا کو دلبر عاشقی — باش در ره خود دلبر عاشق

کم مگو ... دلبر عاشقی — یا مکش برچینه ... عاشقی — یا فرو ... تقوی ...

گر تو ای عاشق ... — تا توانی رو مکش در عشق کار — نجم ... آتش ...

حال آور ... رفال

حافظا از ... عشق ... — دیدم مور ... زیر پای ... — شاه علی ...

حال ... نگر ... — شاه ما عشق است ... خلیل — در حید ...

بار ... خدا ... قبله — ولی العصر

... [illegible]

فخر از ... دلبر ... [illegible]

... [illegible]

دل ... [illegible]

... [illegible]

عشق ... [illegible]

از ... وحدت از ایشان ... بریدم
از آب دیده چه طوفان ... نوح دیدم
در سلام ... خاک راه ... لیست
یارب که ... [illegible]
در ... [illegible]

... [illegible]
... ز تو جز عشق تو ... [illegible]
آن ... دل جمع ... [illegible]

از عشق تو ... [illegible]
... دست ... تو ... [illegible]
... [illegible]

بس ... [illegible] تو ... بریدم
از لوح سینه ... [illegible]
بر خط جان ... [illegible]

والی الصمد

جز مهر تو ... [illegible]
عالم ... خواب ... [illegible]
بر ... عشق تو دل ... [illegible]
در شام ... جان ... شمع ... [illegible]
... [illegible]
بر ... تو ... [illegible]
با دلبر ... دل ... [illegible]

از ... طوفان ... [illegible]
در مهر ... نوح ... [illegible]
... حافظ ... [illegible]
بر ... مهر ... [illegible]
هر کس ... تو در دل [illegible]
کار ... [illegible]
از جان ... عشق ... دل
تا ... عشق تو دل جمع ... [illegible]
بس ... تو ... [illegible]
... جان ... [illegible]
دل ... دلبر [illegible]

... [illegible]
حافظ ... [illegible]
والی الصمد
... [illegible]

با آن همه پریشانی جعد تو ... سنبل
بر کف ... سنبل ... نگار
نغمه ... جگر ... بلبل

بطلوع خط تو ... گل
ببوی زلف تو و ... گل
... چون ... چشم

بجلوه ... عشق و نور روی ... چمنم
لعبت ... جگر ... گل ... چمن
بجلوه ... تو و ... چشم

لعبت ... تو ... غنچه ... گل
... عشق تو ... آمد
... تو ... آمد

با برقع تو ... آمد
... لعل تو ... آمد
... تو ... آب زلال

... بلبل ... شکر ... خند
... روی ... خند
... غنچه ... خند

... آفتاب ... خند
... بهار ... دل
... لعبه ... تمام ...

... عشق تو ... گل
... بهار ... گل
... روح و داد ... گل

بیا ... تو ... سنبل
... تو ... سنبل
... عشق تو ... دل ... گل

بجز صبا ... چمن ...
... ل
... حاصل

[illegible]

[illegible]

از جای انز بو بند از دیت و لی

نکهاک با الذر گیر ز جن هلال

تو عارفی رخم باید بال گل

با شکنم تو به دگر درباز گل

فرد بلبل چه دماغ شو نم

بسر ز خس بابد تو با [illegible]

در صبح [illegible] مدح چه نوش کن

عبرت زاهد و چوب گل [illegible] از ان

یار و شراب جوی و بستر دستان گل

از بهر گل [illegible] خار [illegible] از ان

والضحی

است بر قطع عشم دل [illegible] اشم

راه عشق ریسم عشق بت [illegible] ولی

وللحی الصبا

ساقی بیار [illegible] گلستان گل

زخم [illegible]

گه در خار [illegible] بلبل چه روم

از خار [illegible] دع [illegible]

کار باشد چو نظر [illegible] ارزال

بر بهار [illegible] ز [illegible] وزان

جوش [illegible] کار [illegible]

حافظ [illegible]

در بیابان جوش [illegible] کاغم

الکه یار [illegible] خاک [illegible]

قبله عشق [illegible] ما [illegible]

بلبل [illegible] زبان گل

ساقی بیار [illegible] زبان گل

از خار [illegible] گل [illegible] دروم

گل

چمن [illegible] دل [illegible]

با داغ غم [illegible]

بر غم [illegible] فراق

غزل

کار در [illegible]

بر [illegible]

جان [illegible]

[illegible]

خدا [illegible]

[illegible]

گل

[illegible]

[illegible]

کاه گاه [illegible]

[illegible]

گرچه دائم [illegible] ناکام
[illegible] عشق [illegible]
جز غم عشق [illegible]

[illegible] دارد [illegible]
دوره عشق [illegible] میلونم

بار [illegible] و یار [illegible]
بند و عشق [illegible]

[illegible] ازل [illegible]
[illegible] دوره [illegible] الست
[illegible] مصرع [illegible]
[illegible]
[illegible] جمله [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]
غیر عشق [illegible]

آه اگر دائم حسن [illegible]
در گلشن [illegible]

[illegible] دلشده [illegible]
رو [illegible] عشق [illegible]
داغ [illegible]

[illegible] اگر [illegible]
دوره عشق [illegible]

[illegible] اگر [illegible]
[illegible]

[illegible] غم عشق [illegible]

[illegible]
[illegible]

الفت [illegible]

زیر چون غم عشق [illegible]
از ازل [illegible] دل [illegible]

در [illegible]
داد [illegible]

[illegible]
[illegible]

ناله [illegible]

[illegible]

کاین بود شرف ... فطرت

مجبور ... خلقت ... نسیم می ...

چندانکه حکم زخم ... فلک

اگر دو مرغ ... شکل آن نگار

اگر ... شکل ... [illegible]

آورده و ... فوق فرصتم

در ... لعلکه ... نوش و نیش

میوه ... از این وطن ... لطف

دریا و کوه ... ضعیف

در ... وفات ... [illegible]

... جان دل ... مقبل ...

هر چیز ... نسیم ... [illegible]

میخواره ... عاشق ... [illegible]

تعویض ... [illegible]

فکر ... [illegible]

بلبل ... غنچه ... خموش

... [illegible]

من ... وطن ... [illegible]

ارواح ... [illegible]

از خضر ... [illegible]

... [illegible]

طوبی ... [illegible]

این ... دست ... [illegible]

این ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

در ... [illegible]

در عشق دیدن ... [illegible]

عشق ... [illegible]

این ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

[illegible]

گفتا تو صبر کن که مرادت روا کنم

[illegible]

عشقا و [illegible]

آن [illegible] دل [illegible]

حافظا [illegible]

جاء البشیر حامل الروح بالنسیم

آن بوی خوش نسیم [illegible]

[illegible]

بشری [illegible]

از زلف و خال [illegible]

[illegible]

آن حسن [illegible]

[illegible]

عاشق رقیب [illegible] دل [illegible]

[illegible]

الان قد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل

چو ذره گرچه حقیرم ببین [illegible]
مرا چه بیم ز دارا بلطف [illegible]

[illegible] عشق شکستم
کنون [illegible] از آستان او

بلند [illegible] عقلا [illegible]

جلوه [illegible] سر [illegible] آورم
بجز [illegible] قصه غم [illegible]

[illegible] فارغ [illegible]
بی آشنایی [illegible]

[illegible] محتاج [illegible]
[illegible] در [illegible]

ای [illegible] رخت [illegible]
بعمر [illegible] بو [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نگفت

وله ایضاً

[illegible]
از زلف [illegible] دام [illegible]

جایگه [illegible]

[illegible]
بیا [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

سخن [illegible]
[illegible]

[illegible] حافظ [illegible]
[illegible]

بگذار [illegible]
[illegible] داد

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

با خاک آستانت این در آلبرزها به سرم گر زند از جا چه برم

بدام زلف چو کهو اسیرم
دگر برم زند منت پذیرم

غمت بر فرق موصوع زیر کی سر
عجب کان با الهام یار ننشیند

بر آن ابر اوقات صبح آمد
بلا در سینه عاشق طبیبی

بسی کیستان ادعای سر چه زیرم
چه بازم میرم از عشق

که نشنم ... ز وقف جا

به بیجم سبر اگر زند بر لوک بیزم
چه باشد عاقل ا غصه و درد

غم کلبه چه از بایم در آورد
بکار و بارم جمع غنچه خندد

ا ... عجب سبز آرام
بجید جر لفکر بار و سیلی

عجب ... ازقر نوا
فسانه غم ... در سحر گاه

بخواهم گفتن دلفریز حرا آه
بغیر ... رس ... جرا

به بیعم اگر زند دیش بگیرم
دل خونین بیار وجهی زارد

بجر ناشر ناید بینگرم
طفلیت ناب رویت ماه و ناهید

لو ار لعب عجب نقش عجیبی
چه طعلی تا کی ابو عط فریبی

لو کی ار یار ... ابر
رسید تا سید و اواز صفیرم

خوانی باز گردد بار ...
به یکجرعه خوانم ... بیرم

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
[illegible] آخر [illegible]

اگر گو [illegible] و [illegible] جانم
جهان فانی و باقی [illegible] غیر او باقی

رموز عشق جانان را تو بشنو نه از واعظ
رموز عشق و مستی را ز من بشنو نه از واعظ
[illegible] این عشق جانان [illegible]

حلاوت [illegible] [illegible]
چو بلبل ناله‌ها [illegible] اندازیم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
[illegible] آتش جام [illegible]

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
اگر آن [illegible] سر بخت [illegible] بر فروزد
جهان [illegible] [illegible] ماه و پروین
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
ز آفتاب [illegible] پرتو [illegible]
ما با جام قدح هر شب ندیم ماه و پروینیم
رموز [illegible] از دل [illegible]
[illegible] علم [illegible] حافظ
[illegible] به خرقه تقوی در آن آتش اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم
چه [illegible] خیال تو [illegible]
[illegible] غم [illegible]

[illegible] عروس [illegible]
[illegible]
[illegible]
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
[illegible]
[illegible] آخر [illegible] عشق [illegible]

فی الف

[illegible] اندازیم
[illegible]
اگر غم لشکر انگیزد [illegible]
[illegible]

ز شیخ [illegible] خوش [illegible]
چه در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم
[illegible] صبح [illegible] دعوی [illegible]
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم
[illegible] ز [illegible] چو [illegible]
یکی از عقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

[illegible]
[illegible] اندازیم
[illegible]
سخندانی و خوشخوانی [illegible]
[illegible]
شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم
[illegible]

[illegible] اندازیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و الصاد [illegible]
[illegible] والحمد [illegible]

[illegible]

افزای سرو دلبر باغم گلچین چکنم
بی تو ای سرو دلم با گل و گلشن چکنم
دیده من رو دا [illegible] اسوت

[illegible] آئینه ام [illegible] زاهن چکنم
شیخ [illegible] کو [illegible] سره [illegible] حقیر

الهی [illegible] دلبر چه ازل [illegible] غیب
برق غیرت چه [illegible] مسجد [illegible] غیب
تو کلیم [illegible] طور [illegible] نور

چاره [illegible] وادی ایمن چکنم
مهره مهر اختر [illegible] کان چه [illegible] خت
[illegible] نالم [illegible] فراق

حسن [illegible] ازنا [illegible] دلدوز فراق

جان [illegible] بر تو [illegible] چکنم

زلف [illegible] عارض تو [illegible] چکنم
چکند دیده [illegible] چکنم
زیر [illegible] باده [illegible] آید و [illegible]

برو ای زاهد و بر در [illegible] ستان [illegible]
دست [illegible] آهنگ از [illegible] غیب

تو بفرما [illegible] چکنم
جلوه عشق [illegible] دیدچه [illegible] موسی [illegible]
[illegible] طور [illegible] کار دلم [illegible] خت

[illegible] کان [illegible] بسیند [illegible]
آه چه [illegible] نور دل افروز فراق

خوبی [illegible] با تو [illegible] روشن چکنم

چه تو [illegible] گل [illegible] سنبل و سوسن چکنم
مقصد [illegible] بغیر [illegible]

آه کر طعنه [illegible] خواه [illegible]
زنده [illegible] چکنم [illegible]

کار فرمای قدر [illegible] چکنم
موسی دل [illegible] غیب
جلوه نور [illegible] طور

[illegible]
از [illegible] صحا [illegible] دل [illegible]

[illegible] لطف [illegible]
تا به [illegible] کنم [illegible] فراق
[illegible]

بجز از تو گفتنش بتو چه گویم ز روی تو

ره با جمال بیرون کی عنم دل نگاه بیا

صبر بر دل زدستم دل دیگر از

رو بخم ناقابل تنها همین نکو

دل حافظ از بجز عنم دل شد

چه بگویی که یکی سر ز درد سر ز دار

جبر حلقه بین برا ریقان ای دارم

بر رنگ ارزان شد شد از خاطرم

ولی الفتا

گلزار عشق

در سایه آن مهر چه ذره به بروم

عمر لبنیه ام چه راه اول نهفته بود

تا سایه بار افتاد بر سما

در کار فکر سخن بدو چشم شکفته بود

در راه غلام شد و اقبال ما بکرم

بس فتنه ز سر خبر از قتال خفته بود

در آب هجر خون شد نقد دل ربیع ما

شد سالها ازین و من بحث رفته بود

شعر دوم به بحر وفا خرمنی ما

از هر آن جمال تو باز آمد از ازل

عشاق تو فرقه نه که بیرون ربیع ما

بیند از دور زمان بندی کسی مرا

از ما و کس شکفته سر نسیم و لی

از هجر است جانه به تنم میدارم و لی

در خواب اگر خیال لب گنجینه تصور کردم

از هر منید ای دو تو شکر کرم و لی

بالوم کا رفو او بجکلم در آمدی

فتح عمر در غم تو بجان برهم و لی

با درمنی بیتو دل ای بیر برم

خوش باز از لف شام بجکلم در آمدی

از دم به بیش من تو بر کی در آمدی

بار من تو چه جان سخن بر گل و سمن

راز غم یار در دل بنکلم آمد

با موی دلکشت جلکلم ناقه ختن

صبر شمع در کرفت دماغ معطر

آخر مسیح من ز دست روح زده

در دو هما طبیب شد اندر ازمن

[illegible]

دل ولی الفتا

[illegible]

بیاد شیخ لا غش میکند لیکن
بهار لطف بیت الله جلوه میکند لیکن
نبندد دل بوستان عشق آن زر و سیم

چو غنچه در لحد تنگ خود کفن دارم
نگفته کار و دیگر قرین یار خود باشم

چرا نه خاک کف پای یار خود باشم
هر آستانه که از یار تشنه آیم
چه در میان دریای عشق [illegible] شوم

ز مهربان بسر کوچه و صفای شوم
چه در کتب بگفتم جواب [illegible]
ا روز واقعه بنگر کار خود باشم
مرا سپهر [illegible] جلد [illegible] شیخ و [illegible]
همان ره کار [illegible] عاقبت [illegible] عشق

امشب [illegible] ز شیخ و [illegible]

اگر چه جلوه گاه زهره بود [illegible] فکر [illegible] لیکن
[illegible] عشق شعله [illegible] بلبلم [illegible]
بگوش من نغمه [illegible] کار خود [illegible]

ولی الفقیر

چرا نه در غم عشق یار خود باشم
به شیع لگد زدم [illegible] بنشینم

غم غریبی و غربت چه [illegible]
سقیم [illegible]

ز بیدلان خدا ز کار خود باشم
بلا در چه الله [illegible]
فلک [illegible] یار [illegible] غفلت [illegible]

ز دست [illegible] کار [illegible]
[illegible] خود [illegible]

دگر بگو [illegible] بغل کار خود باشم

تا ب جسن [illegible]
بعشق عشق و [illegible]

بیا که حافظ اگر یار [illegible]
بگو چرا نه در فکر کار خود باشم

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
براه عشق شتابم بخیل اصحابم

بشهر خود [illegible]
بفضل حق [illegible]
خوش است [illegible]

چه کار عمر [illegible]
[illegible] اگر جان [illegible]

اگر کنم کله [illegible] از [illegible] خود باشم
بلا عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

ولی الفقیر [illegible]

[illegible]

یار انفعی بت پاکی در بت ساز
از غمزه شاه دل رندی بگریباز

مجنون غم تو مضطر که اگر تکرار حمی کنم
مو [illegible] عقد [illegible] کار که کنم

با هم جام آب او چه شغل ز [illegible] علم
غنو [illegible] دلم [illegible]

از وفا [illegible] دلم [illegible]
آفتاب رخ [illegible] فراق

با آن حجبه طالع [illegible] خنده کنم
شمع بیا [illegible] صافی [illegible] نار

ما را [illegible] عشق چه غم ز [illegible] خبر
از نامه [illegible] خبر

آفتاب [illegible] از [illegible] گداز
این شاه عدل جو بما [illegible] نواز

پیوسته [illegible] بود
راه [illegible] طرب [illegible]

شمع [illegible] وصل
[illegible] فضل

[illegible] کنم
در [illegible] فراق

دل [illegible] کدار [illegible]
[illegible]

[illegible] جام [illegible]
[illegible] از [illegible] خبر

با فیض لطف [illegible]

[illegible] که نوا و شور [illegible] کنم

جان شاه [illegible] کل [illegible]
[illegible] چه [illegible]

در کار [illegible] داد [illegible] کنم
آفتاب [illegible] بر [illegible]

از [illegible] فراق
[illegible] فراق

بر [illegible] دار

[illegible] کنم
در دل [illegible] عالم [illegible] خبر

[illegible] عشق در دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن جان [illegible]

ولہ [illegible]

[illegible]

بهشت خیال سحر ... [illegible]

نشنیدم ... [illegible]

بلا ... دل و جان ... [illegible]

جوهر سر ... [illegible]

بر سر عشق تو آخر ... [illegible]

در ... رخت ... [illegible]

سوسن ... [illegible]

همه در فکر تو ام ... [illegible]

لبکه در خرقه ... [illegible]

گر ... [illegible]

بعضی از اهل جهان ... [illegible]

تو بدین ... [illegible]

تجنجر ... [illegible]

... [illegible]

بیار ... [illegible]

والی الف...

رندی ... [illegible]

از تو امید ... همه از خود ... [illegible]

جز صراحی ... [illegible]

غیر عشق ... [illegible]

شب ... [illegible]

هم از ... [illegible]

چنینم ... [illegible]

سر ... از خلق ... [illegible]

بیو ... [illegible]

بیا جام ... [illegible]

چمن ... [illegible]

که شوق ... [illegible]

حالیا ... [illegible]

زانکه ... [illegible]

تا حریفان ... [illegible]

بصلاح ... [illegible]

من ... [illegible]

جام ... [illegible]

قید ... [illegible]

گر ... [illegible]

[illegible]

چون قفس [illegible] جول الکمال [illegible] فردوس [illegible]

بهار [illegible] [illegible] فدا با نگارم [illegible] زنوک [illegible] جادل [illegible] [illegible]

دریغ و درد [illegible] مرا [illegible] شود [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible]

جلوه [illegible] طوف [illegible] عالم [illegible] چه در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بحر [illegible] دل [illegible] اثر [illegible] دلم [illegible] عجب [illegible] [illegible]

منم جواب [illegible] منم [illegible] مرا [illegible] [illegible]

چه شاه سور [illegible] نان [illegible] شمع [illegible] شمع [illegible]

[illegible] سوز [illegible] براه عشق [illegible] زخم دل [illegible] [illegible]

بیا [illegible] که با [illegible] ردیف الصاد

خوب [illegible] داغ دل [illegible] از [illegible] با دل [illegible]

حرم [illegible] سلطنت [illegible] رفته از داغ [illegible]

نه [illegible] داغ [illegible] [illegible]

من [illegible] رفو [illegible] [illegible]

[illegible]

ردیف الضاد

[illegible]

از سر [illegible] جان و دلم [illegible] گنج غمهای [illegible] نذر تکلم و [illegible] از غم داغ برادر

شکسته

اگرچه در طلب [illegible]

[illegible] از [illegible]

طمع بدو[illegible] دل [illegible]

حجاب [illegible] رخ [illegible]

بر [illegible] دل [illegible]

ز شوق چشم تو [illegible]

فقد اضلنی العشق [illegible]

ز غصه [illegible]

بگو صبا [illegible] زلف [illegible]

جهان [illegible]

چه غنچه [illegible]

برفروز [illegible] دل غم [illegible]

بگو [illegible] سرو [illegible]

چه جرم [illegible]

عجب [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] دل [illegible]

ز لعل روح [illegible]

[illegible]

ز [illegible] قرار [illegible]

ز [illegible] یار [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

بسوز [illegible] و دل داغ [illegible]

بگو [illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] ز [illegible] لعل [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رخ تو فروغ [illegible]

[illegible] الف

[illegible]

ار سود ... نظر ... طلبیم

ومنفعلی طلبیم

غم بنه ازار اولدی نامہ ... طلبیم

ار سر کوی ... طلبیم

اردر منکسه ... طلبیم

حسن یار ازار ... طلبیم

بدزمهر ... دل ... نکاریم ملکر

بر از ... طلبیم

هامسه ... ار ... نکاریم ملکر

ملک ... [illegible] ... طلبیم

حال دلدار ... اکرچه ... ولی

لیک ... بیرم ... حرام

لذت داغ ... [illegible]

بی سبب ... [illegible]

ملکر ازمر ... طلبیم

عمر ... [illegible]

تجاملم ... [illegible]

تا بو نسخه عطری دل سوز ...

ار خط غالیه ... طلبیم

[illegible]

[illegible]

خبر از خویشتن [illegible] ندارد [illegible]

سوی رندان قلندر بره آورد سفر
دستار [illegible] جگر از همه [illegible]

همچو [illegible]
آتش فتنه چه [illegible] دل [illegible]
[illegible]

در بیابان فنا [illegible]
کعبه دل [illegible]

همه [illegible]
کار [illegible] صد

[illegible] فرق [illegible]
درس عشق تو بلوح نظر [illegible]

[illegible] خلد [illegible]

دل [illegible]
تا [illegible]
[illegible]

فتنه [illegible]
[illegible]

ره [illegible]
گر [illegible]

این [illegible]
جاند [illegible]
چند [illegible] بر ره [illegible] جان بکنم

[illegible] ناموس تو [illegible]

بر سر [illegible] ره عشق [illegible]
گر [illegible]

با تو [illegible]
گر [illegible]

[illegible] پناه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ماند [illegible]

[illegible]
[illegible] بکنم

علم عشق تو [illegible]

[illegible]

حسنیم [illegible] دام الکر [illegible] رازم
ار بگداز نغمه تو بنوائی [illegible] کنم
[illegible] بقبر [illegible] نغمه [illegible] سر [illegible]

هیچ [illegible] بکار آرد [illegible] کام دلم
بر [illegible] غم تو دام [illegible]

هیچ [illegible] نفسی [illegible] اندازم
بس نوا [illegible] زبلا [illegible] تنیم

دین [illegible] [illegible] نور [illegible]
خاک عشوت [illegible] [illegible]
ماه و خورشید [illegible] خاک [illegible]

جلوه [illegible] [illegible]

بهر [illegible] دلگ [illegible] کنم
مرغ [illegible] قفس [illegible] کنم
در غم عشق تو بر [illegible] آید [illegible]

با جو [illegible] خود [illegible] نوازم
جمال لطف تو [illegible]

و له ایضا

طور نور [illegible] در [illegible] تنیم
ای [illegible] طور در [illegible] درش
[illegible] در [illegible] درش
جلوه [illegible] [illegible] تو [illegible]

خانه [illegible] و [illegible] خانه خدا [illegible] تنیم

حبیب فدای [illegible] خدا [illegible] کشیم

با [illegible] [illegible] زنجیر [illegible] ارم
رشته [illegible] بکام [illegible]
خاک [illegible] [illegible]

[illegible] بهار [illegible]
جلوه [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] نور [illegible] تنیم
خاکش [illegible] اقلیم [illegible]

قبله [illegible] محراب [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

خیمه گو بخچه کربن نه ز الکلا بلکند

و گر با عید نظر باز بر حافظ

و له الضاد

گر هرم آزاد عیان نیز هم
جرح چشمش هست پر خنجر حسن

آنکه بنگذید آی به خبر حسن
کعبه و محراب از ابروی او

گر کمند بیداد و پنهان نیز هم
شب ز هر سوی مهموم دلی
در چه خواهم جستن بعصیان ها

بار باز الکنی بقصد جان ها
از جفا هر دم که ازین نه بخت

و اشتر لب پریشان نیز هم
رو به سبز از شیخ عجیب زرها

تن زجان شد و جان نیز هم

درد هم از یار است و درمان نیز هم
نجم چشمش هست بر کوه ز حسن

یار ما از خدا و آن نیز هم
زهره عالم از لب جبر او

راه ها از سوی مهموم دلی

و پنهان در بیچه بلکم دلی
ما از او هم خوا و زان ها

عهد با ایشان و پیمان نیز هم
عاشقی از چشم چه در شبانه ز بخت
مستی ها از چشم نگار

عاشق از مقتع نیز سد مقامی ها

از غم او و از مجان خدا نیز هم
راه و نبود پیمانه پیمان نیز هم

دل خدا او شد و جان نیز هم
غیب در عالم چه بلکو بر حبیب
ظلم طلاب علمش موی او است

ای ز عالم یک حریدع فرا او
غیر ما کو نمی جویم دلی

لعبه جاها شد پریشان نیز هم
بسته ز پیمانه اشتر پیمان بکر
بس ز زلف خود دل دیوانه ز بخت

حلقه های آن زلف مشبانه ز بخت
المنه هست از لب پشت پار

بلبله از رخ سلطان نیز هم

[illegible]

در غم ما را ز [illegible] بسکه نو

چاره از [illegible] بی [illegible]

تا ز عنبر [illegible] می [illegible]

از [illegible]

وقت [illegible]

هر چه [illegible] سعدی

چشم [illegible]

کفر [illegible]

او [illegible] معصوم [illegible]

در [illegible]

در [illegible]

دیر [illegible] جام [illegible]

سر عمر [illegible]

از خدا [illegible] عالم [illegible]

راه [illegible]

[illegible]

کار [illegible] آمد [illegible]

[illegible]

در [illegible]

حافظ [illegible]

دانه و دام ندارم [illegible]

[illegible]

با خط و خال [illegible] غم [illegible]

رفت [illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دل [illegible]

[illegible]

کفر زلف [illegible]

حاشا که من سودای حسن تو کنم رسر برده
تا لعل نار ار لب سرمست بخشند ازو نمی بخشم

حاشا که من از رشک سر بخند لعل تو کام
نکته گفتم ز دست مکر جان یا بد دار

عشوه فرمایی طمع را مرغ تو کنم
از لب نه لعل تو پناه
از جان آمدم بر در جانان

درد ها دارم بلبل من در لب

و نکته ره کعبه بکنج حسن تو
شاه بر لعلش رده میم کو تاه

ربع را هم طفل تو جمع
سر نه بر بحر ها موج تخم ازغم داد

لطف تو ز تیغ تو بر ابرو
للّه از کفم رنج بر جبین ازو نمی بخشم

سرو آب کفم در باغ جان سر آزاد
یا بدار آمد تعقیب که آمد یا بدار

بر در آن چه حد سر رود گشتند نیاز

زرد رو ملکم ز طمع نار
خواهم دار از دل تو کامم

صد ملک ای هیچ خوی تعدا
از صبا بر هم تو بکف آور

از نگار سنگدل یکدم نمی

اینچه تا مهرها از بنده حافظ

حسن غزل الله در بیان بخشم

قامتش را سرو گفتم سنبل از تو
مسکنت بر ضمیر نام تو قرار دار

نکته تا بخشد کفم دلبر معذور دار
رنج کاکل تا چه

تا جان بر چه ملک
این دل بجان نیکو از ز دلبر
از کجا گوی بکوم هیچ گوی تا بسر

از نسیم خضر سلسله خد
خوی نسیم هر چه زلف

تا دعای دل از الحسن رود از درون

والی العصر

در آن حلقه وصف دل
در ابرو رنج نه از جان تو ای جان فلم

دیده در بانم در هر طرف فلم
قند در دل کام دل خوش تر از بدر

در وسط ملک و رخسار
در خم زلف شد عشق

از دل ما نه لب کار ایم
کاش بر دار لب آرام

از قد تو شد ره ارغوان در بر
ای سرو سهی ترا در همه چمن
الا سلسله مرا گوشه دل

دلبر فلک چه بود بر سر
دعوام سر بر فلک

عقده در دل بگشا
در دل ما

در صد بلبل صاحب
چه دارم سر برگ جان دلم

عرفان چشمک در دل
سخن از کمال دل

در دل جلوه بهار
تا بکی انجامی دل

سلسله زلف
اسپهان دار از مانا

در بهار زلف
تا که از زلف بر سر

بنده از لب بهار
نازک لب سرو قامت
از لب بنده خط و
در حقها سر

بنجما آینه دل بنده بزر زنگ هوا

وله ایضاً

اگر بسر آهنگ زدن از غم تو بیمارم

الفیا در دل غم ... [illegible] دارم

در خانه عشرت ... [illegible] دارم

لکه سری ... دیوانه ... [illegible]

انجم عالم ضمار لف ... [illegible] داری

در تو زیبست ... [illegible] داری

دانه خال بر این آر ... [illegible]

اینهمه ... [illegible] دارد

عالم ... [illegible] غالیه بو

حافظا ... [illegible]

نرگس چشم تو ... بیمارم

در خانه عشرت ... [illegible] دارم

... [illegible] دارم

بر دلم ... [illegible]

... [illegible]

خاطرم از غم ... [illegible] داری

... [illegible] دارد

دل بدادم ... [illegible]

از چه ... [illegible]

... [illegible]

من چرا عشرت امروز بفردا فکنم

که ز خواب ... [illegible] دارم

لکه سر زلف ... [illegible]

مهوش ... [illegible] دارم

لکه بر لف ... [illegible]

نقد شعر ... [illegible] دارم

... [illegible]

... [illegible]

عاشق ... [illegible] دارد

مقصد عاشق ... [illegible]

فی رخ زرد ... [illegible] دارم

[illegible]

با بخت خود ز هر شب درد دل [illegible]

چشمم بر [illegible] ساقی و [illegible]
خونابه دل ز دیده [illegible]

هر کار که دیده بی حواب [illegible]
بسیار زبان و لب [illegible] دل [illegible]
از [illegible] اجلم [illegible]

ساقی بصوت این غزلم کاسه [illegible]
[illegible] مدام [illegible]

بر نام عمر و دولت [illegible]
زلف تو [illegible] دلم [illegible]

از بخت شکر دارم و از روزگار هم
با شمع [illegible]

بی یاد او [illegible]

فال [illegible]
آخر بخند [illegible]
[illegible] مرغ دل [illegible]

از مرغ [illegible] شاخ [illegible]
در بام [illegible]

می گفتم این [illegible]
از [illegible]

ولی الصفا

ناز است [illegible]
دل [illegible]

زاهد برو که طالع اگر طالع [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

جامم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از غم عشق تو [illegible]

یکدم ز غم [illegible]

جان [illegible]

ای [illegible] چو عدل [illegible]

[illegible]

تا ماه [illegible]

ما را [illegible]

ایام [illegible]

عزم [illegible]

ما را [illegible] عدل [illegible]

از جلوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر زلف که دام مرغ و ... نقش ...
... امید عطا ... چه ... فضل ...

با حریفان ... در ... جهان ...
... که ... دل ... جوش

در الفت

... مستی ...
... جام ...

در ... نظاره ... دیده ...
... خواه ...
غیر ... ندارم ... جانان ...
... صبا ...

آه اگر خلوت ... اگر ...
... جان ... دل ...
... جو ... عطر ...

خلوت ...
... جلوه ...
روزگار ...
باز آرم ...
... نگه ...
و عظ ...
... ما ...
و ...

... ندیدیم ... دلدارم ...
... دیدن ...
... دل ...
... دل ...
در ... فقر ...
... جام ...
... مستی ...
... بیم ...

[illegible]

و له ایضاً

حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

[illegible]

[illegible]

آشنائی غم تو در دل ازین بیش
تنگ از جور تو آمد دل ریش نفس
ای جدا از کلک خود ... [illegible]
رام شو تا بدهد طالع فرخ ... [illegible]

حافظ ار چه ... [illegible]
تا نثار قدمت ... دل جان ... [illegible]
حال ... [illegible]
قطع امید ... [illegible]
از ... [illegible]
تا بکی زلف ... [illegible]
سلسله زلف ... چه باید ... [illegible]

یار ... [illegible]
تا بکی ... [illegible]
... [illegible]

عهد ... [illegible]
چاک ... [illegible]
... [illegible]
دل صد پاره ... [illegible]

غم ... [illegible]
چند ... [illegible]

وله ایضاً

... [illegible]

... [illegible]

وله ایضاً

... [illegible]

سرم خشت و تاج بلند نکنم
بعنبر رنج و بلا کی زدهم جهد ببند

بر من بسم چو از پیاله کنم
به بزم شیخ عمر بر بنشینند

کلاه ملوک بر ... [illegible]

عبوس زهد بوجه خمار بنشیند

هر بلند همت دردی است که خوبیم
بحلقه کوی میخانه یار فرماید

اگر نه پیر خرابات لطف بنماید

کدام ره بروم چاره ام کجا باید

تمام فانی و باقی سر اندر کوی

بسر ... [illegible] و بلا ... [illegible]

سرم نه پیر مغان در بر ... [illegible]

کدام ره بروم چاره از کجا جویم

بکلبه ... [illegible] ... از گلشن بوی

ملکی در چمن سرزنش چو روی
رقیب ... در زمانه مبین

جایی که سرو ... [illegible]
به هر کجا ... [illegible] مبین

بلبل ... [illegible] عشق تو وفا مبین

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین

غم بلا ... [illegible] صحرایی

خدا گواه به هر جا ... [illegible] باد کنم
بیمار چشم تو ... [illegible] بیمار

بر ... [illegible] عشق تو

ز شوق نرگس ... [illegible] بلند بالا
ز مقصد ... مسجد ... [illegible]

چو لاله با قدح ... [illegible]
هزار ناوک دلدوز ... [illegible]

بهار ... [illegible]

ندم نشانه بسر ... [illegible] ابرو

ز ... [illegible] چو کمان ... [illegible]

مرا ... [illegible] فراق ... [illegible]

[illegible]

مرا زلف تو بجز کفر در لغت

زنده‌ام با تو مرا صحبت

عشق تو جان همه سوز بادم باشد

در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم

بر سنگ دلم از لطف تو [illegible]

هان برو صبح و بندی تو [illegible]

[illegible] از برم او عطف [illegible]

گوهر عشق تو بجز در یم او [illegible]

جمله بعد از حال [illegible]

زالله غیر یار محبت [illegible]

جز تو ام بره وصل تو دوام [illegible]

سوزانم از [illegible]

[illegible] باشد

جام کو ساقی باقی [illegible]

[illegible] جان تو [illegible]

قصه سوز دلم [illegible] پروانه

من نه آنم [illegible]

باش [illegible]

والی الیصک

[illegible] بلاکم

از دم پیر مغان [illegible]

ذکر تو [illegible] باشد

این زمان کار زد دیدن جانم

ماه من [illegible] مقصود [illegible]

دل و دین [illegible]

ز [illegible] قصه [illegible]

باش [illegible]

[illegible]

الست [illegible] بلاکم

صلاح [illegible]

[illegible]

جاده [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

ز بد عهدی گل کوی چاک جامه گفته‌ایم
خوب است نکته جام صبوحی شکسته‌ایم

بر سر به تیغ ابروی دلبر شکسته‌ایم
زاهد بیا که مسکین ... ایم
صوفی بیا که خرقه سالوس شکسته‌ایم

وز بن خط ز رقم ... شکسته‌ایم
ما را بکار نظر کو ...
سالوس خرقه را به ... نهیم

آخر کجا ز ... خم ... بر هم
بدر فتوح صوفی ... درجه ...
دل تو بکا ... جلاب ... شکسته‌ایم

در لحن بلبلان ... اسیر ز ابرو ...
اسرار ... بیاری ... و بکوی ...
مهر و ... قدر ... آ

... در شوق ... بر آب
... نقاب ز رخسار شکسته‌ایم
... جهان ... دل ... چه ...

ما را ... جام و دل ...
... غم ... به ...
به ... جهان ... ز ... عمر

خار ... جام و ساغر به ... شکسته‌ایم
غیر ... کرم ... بیاد ...
عمر ... ز ... جان ... بیاد

ما لوس ... ز ... سبح
کام جهان بر آرد ... خنده ...
روز ... رخ ... جان ... جهان ... دل ...

هر کو ... جه ... گند ... ز رو
هر کس ... زرق ... ز ...
از ... ماه نو ... هلال رو

گو عشوه زابرو و تو تا چه ماه نو
گو سر به ... در ... جهان ... شکسته‌ایم

... خوان ... علی ... ز ...
... فع ... ز ... ماه ...
از ... کار ... ز ... صبح ...
فردا ... خون ... حق ...
علاج ... خوب ... ز ...
با تیغ ... ز ... با ...
... ز ... تیغ ... بر ...
... نیغ ... ز ...
حافظ ... ز ... جان ...
... چه ... آ ...
... ز ... دم ...
... جان ...
ولطفاً ... ز ... صبح ...
... ز ... عمر ... دو ...

... مجلس ... صبح ... دل ... ز ...
... عمر ... جان ...
... ز ... صبح ... ز ...
... جان ... دو ...
... ز ... لطف ...
عشق ... لطف ... ز ...
عاقل ... ز ...
... ز ... جان ...
... ز ... بر ...

... ز ...
... چو ...
... صبح ... ز ...
... چمن ... ز ...
... ز ... جهان ...
... جهان ... ز ...
... ز ... خاک ...
... ز ... بیا ...
... صبح ... جام ...
... ز ... جهان ...

برغم افزوده ام آنچه از دل و جان کاسته ام

[illegible] عجب [illegible] وفا

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ماه رویان [illegible] در دلبری شان [illegible]

صف شکنان [illegible] و [illegible] با ادب

از دریغ تو جه حال [illegible] زلف تیغ

زلف دلبر [illegible] در [illegible] دام

[illegible] صبح [illegible] ماه و [illegible]

زلف پیچ و خم دلبر [illegible] عنبر

[illegible] چشم جادو [illegible] سخن

سودای عشق با بره او [illegible] ام

عمر [illegible] به راه عشق [illegible] ام

چشم [illegible] بهر جانان [illegible] ام

اقلیم [illegible] گرفته ام

ما ملک عافیت [illegible] گرفته ام

زلف [illegible] غمزه [illegible]

[illegible] شنیدی [illegible] کلام

بازم [illegible] در جهان [illegible]

چشم [illegible] شنیدن [illegible] خواب

[illegible] صبح [illegible] جلال

[illegible] و [illegible] فرخم

بخشش [illegible] جهان [illegible]

مجموع کار خویش [illegible] ام

[illegible] عشق [illegible] ام

[illegible] جان و دل [illegible] ام

[illegible] گرفته و [illegible] گرفته ام

ما [illegible] لطف [illegible] گرفته ام

[illegible] مجلس [illegible] در

وصلش [illegible]

عمر [illegible] نهان [illegible]

[illegible] بلال

و [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلوه

[illegible]

ما را [illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در راه جام و ساقی مهر و وفا [illegible] ام
عسکر تو رشته کرم خطا [illegible]

چون غنچه داغها بدل دارم [illegible]

ای دل بعشق [illegible]
ما را نه دسترس [illegible] یار [illegible]

بیهوده [illegible] ابرو [illegible]
دل در سواد زلف و [illegible]

ولی الصفا

شمع و سر گرم در زبان [illegible]
کشران محجوب [illegible] دلم در [illegible]

نشان مرد خدا [illegible] جوانی
رشع ابر [illegible] از مهر [illegible]

ای آنکه بی تو بود [illegible] دل
از دهر [illegible]

اشیار [illegible] که برد [illegible] دل
ما را [illegible]

در حلقهای سلسله [illegible]
موئی ندیم [illegible]
ما را [illegible] عاشق [illegible] آنجا [illegible]

کفی [illegible] دل [illegible]
وفا و مهر [illegible] جهان [illegible]

عمر زمانه [illegible]
بعکس [illegible] غم [illegible]

از در شاخ [illegible]
بیار [illegible] سبب مهر [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
رفته [illegible] قرار [illegible]

فرمان [illegible] چشم [illegible]
خوفم تمام [illegible]

در حلقه [illegible] اند
بیا که [illegible]

در آتش [illegible]
بر [illegible] دیگر [illegible]
دلم [illegible] زلف [illegible]

درین خمار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] ولی [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سحرگه البوم

فاش [illegible]

[illegible]

[illegible]

وصال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفحه [illegible] همه [illegible]

[illegible] عشقیم [illegible]

ما بر روم صلحیم [illegible]

گلشن قدس تو [illegible]

[illegible]

از فراق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق

ما عشق تو در دام بلا [illegible]

غم هجر تو [illegible]

طایر گلشن قدسیم [illegible]

[illegible]

آدم [illegible] خراب [illegible]

تشنه [illegible]

تو گل گلشن وصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق

[illegible]

روز و روز از صبر سپه اشک بصر گوهر کن
فکر سبو خوابی زر در دامن کن

چند دامکی همه از سود و عمر در بدر بری
[illegible]

از غیب دیکی انقلاب بار [illegible]
[illegible]

بلبل خاک [illegible] دلم که نوا
از غم عشق ستان هیچ دگر خسته نباشد

غنچه [illegible] دل از کار فرو بسته نباشد
سعدی [illegible]

طاهر آ عهد فراموش [illegible]
عیب جو [illegible] برو [illegible]

از سر زلف بتان جمع [illegible]
در دل عاشق شوریده [illegible]

سعی کن [illegible] دیده [illegible]
جز خدا [illegible] هیچ [illegible]

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
جز [illegible] دلدار [illegible] نباشد

[illegible] دم صبح [illegible]
دل بدلبر [illegible] بسپار [illegible]

رو بکار [illegible]
حافظ [illegible] برو [illegible]

گر بمیرم [illegible] باور کنی
[illegible] از وطن و شهر دیگر [illegible]

[illegible] سعر [illegible] جعفر [illegible]
در دار [illegible] چه بد [illegible]

ورنه آدم [illegible]
تو [illegible] وفا [illegible] نباشی

زین [illegible] بدار [illegible]
دلبر از [illegible] دل [illegible]

[illegible] تو [illegible]
چه [illegible] طبع سلیم

وأخو الصفا في [illegible] على ما فات وأغتنم الحب [illegible]

[illegible] که [illegible] کنم
[illegible]

جان و دلم [illegible]
[illegible]

[illegible] طالب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

چون تو ام هست [illegible] چه پروای کسم
دلبر [illegible] عاقل و فرزانه ام
همچو [illegible] از سر کوی [illegible]
[illegible] خبر
آستان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] ز غم یار و [illegible]
تا کجا از پی کام دل دیوانه روم
در خم ابروی دلدار [illegible] نماز
[illegible] ز [illegible] جام [illegible]
خرم آن دم [illegible]
از می جام [illegible] ز ازل [illegible]

[illegible]
در [illegible] دل [illegible]
تا [illegible] چه [illegible]
هر [illegible] دل [illegible]
کافرم [illegible]
می دیوانه [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] خم ابروی [illegible] نماز
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]

زین سفر [illegible]
نقد دل [illegible] داری [illegible]
[illegible]
[illegible]
بی قراری [illegible]
[illegible]
[illegible]
سجده [illegible]
بی نیاز [illegible]
[illegible]
[illegible] ام دل [illegible]

[illegible] عشق
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] خارم

[illegible] زلفش [illegible] در کارم
چشم [illegible] میخانه [illegible]

خون [illegible] عکس [illegible] از جام
[illegible] روز [illegible]

زلف [illegible] و [illegible] بنگر

همه اشعار [illegible] سخن
در گلستان وفا [illegible]

[illegible] دلدارم
[illegible] دلبر [illegible] شنید

اسمان عشق [illegible] هست عشق
شعر حافظ [illegible]
نرگس [illegible] چشمش [illegible] بیمارم

[illegible] بیدارم
سرخ روی [illegible] عکس [illegible]
از [illegible] کار [illegible]

پرده [illegible] گرد [illegible] خواهد
[illegible] جان

از نی [illegible] شکر [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] فرض [illegible]

[illegible] یارم

ما هم [illegible]

وله ایضاً

شب چه [illegible] بیدار
خبر [illegible] انجام

[illegible]
از [illegible]

آه [illegible] در آن [illegible] یار
[illegible]

[illegible]

[illegible]
همه [illegible] سیاه [illegible] سفید

با که [illegible] یارم

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

شاه در بخت ... | ماه سان آینه رخ چو ماهیم | غیر عشقش نباشدم مطلب

از فراق تو حال ما ... | طالع من ببود رحمه کوکب | شاه بیدار بخت ما ...

ما ... افسر و کلاهیم | بر تو ... همه حجب ها | جز تو که ... ها

بر وصال تو ... همت ها | کو علم ... حجب ها | که تو در خواب ما ...

درد ما ... چه شاه ما | ... جفا ز شاه وفا | در که رفتیم ... آ

شاه ... ها | ... بر ... | دل خود بر گل و سمن بازیم

جان ... بازیم | ... بازیم | دشمن ... بازیم

... | جز ... | غیر ...

... | زنگ ... | ...

دشمن ... دهد | که ... دهد | ... دهند

وام حافظ ... دهد | ...

وله ایضاً

[illegible]

امروز رفا کر ره تو جا کنم بسر [illegible]
از رنج آن [illegible]
نه دل [illegible] دارم و نه یار [illegible]

ولی الفنا

ابرو و لعل تو [illegible]
در زیر زلف [illegible]
زلف تو [illegible]
هر که [illegible] در دل [illegible]
از آتش [illegible]
خوب [illegible] از لب تو [illegible]
از آب [illegible] خوش [illegible]
گر خلد [illegible]

جز خاک [illegible] از [illegible]
کار [illegible] از رخ جانان
زلف تو [illegible]
ابروی تو محراب [illegible]
گر [illegible]
مرغ دل [illegible]
در [illegible] زلف دراز
چون شمع [illegible]
[illegible] شمع [illegible]
جز [illegible]
از [illegible] دلم [illegible]
[illegible] جان [illegible]

منبر [illegible] آن [illegible]
با [illegible]
حافظ [illegible] جانان
از [illegible] بنمازم [illegible]
جز [illegible]
آن دل [illegible]
شاه [illegible]
پروانه [illegible] شمع [illegible]
[illegible]
در [illegible]
از جلوه [illegible]
[illegible]

[illegible]
حافظ [illegible]
[illegible]

مردم کریم از سفینه [illegible]

تا بدانی [illegible] خوشم
گفته [illegible] بجان

زلف بر هیچ تو [illegible] جان

دامن [illegible] دل [illegible] جان
خستم ولیکن [illegible] هیچ ندارم باکسی

حاوی [illegible] ذوق خوشتیم
بهر دردم [illegible] دوائی بلکنیم

غم هجر [illegible] حالی بلکنیم
عیسی من بنما تو [illegible]

خسته شد جان من آن [illegible] کجاست
خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست

از خط [illegible] دل [illegible]
قصه عشق [illegible] بجان

شعر خوب [illegible]
سخن [illegible] جان

که اگر در [illegible]
دل شو [illegible] باکسی

وله ایضاً

خبر در دل [illegible] بلکنیم
دردم افزون شده [illegible]

دل چه بیمار شد [illegible]
آن [illegible] کجاست

تا در [illegible] بلکنیم

عشق [illegible] خدا
سر [illegible] دل [illegible]

ای ترکمان [illegible]
بزم [illegible] جان

هیچ کاری بجز از عشق ندارم باکسی

[illegible] باکسی
بلبل [illegible] بلکنیم

تا برآریم [illegible] دعائی بلکنیم
رفتم از [illegible]

تا طلبش [illegible] دوائی بلکنیم
از بد [illegible] کجاست
حال [illegible] تیغم [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

هر کف تو بر بام بدر قبول شد — اول بر آه نفس ملائک [illegible] شد — مارا شفیع روز قیامت رسول شد

هر نعمتی [illegible] ما کرم ملول شد — [illegible] صاحب [illegible] — شنو بما بغیر [illegible] من و [illegible]

ما شیم [illegible] تو [illegible] گم [illegible] — ای یک حضور تو بر سینه [illegible] — کار از تو [illegible] دل [illegible]

[illegible] در ره تو فتاده ایم — از [illegible] رفته ز دل [illegible] — مارا [illegible] تو [illegible] فرار

[illegible] تو [illegible] — چنین لاله [illegible] قدح [illegible] نگار — این داغ [illegible] بدل [illegible]

هستی چه باید [illegible] — [illegible] سعدی [illegible] — [illegible] غم [illegible] بدل [illegible]

[illegible] — نقش غم [illegible] — وله ایضاً فی [illegible]

ما دل ز دل [illegible] غم [illegible] نهاده ایم — [illegible] بر [illegible] نهاده ایم — [illegible] غم [illegible] نهاده ایم — ما [illegible] نهاده ایم

[illegible] نهاده ایم — [illegible] عشق [illegible] — آتش [illegible] — [illegible] غم [illegible] عشق [illegible]

سلطان [illegible] غم عشق [illegible] — [illegible] — ما [illegible] — [illegible] دل [illegible]

ما [illegible] — [illegible] زندانش — این داغ [illegible] بدل [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

هرگز آن مه که نشد در هوس کرم

تا با قلم صنع او به الله اکبر

سبز خط دیدم و در سایه بهشت

گفتم از لعل تو ... [illegible]

در جهان ما که لطف او قدر سیاست

بر سر ... [illegible] ... با

ابد ... [illegible] ... آمده ایم

خرده چشم ... [illegible]

ما هم احوال روز ... گشتیم

جو غلط ... [illegible] ... ما بدل ستیم

تا در خدمت ... [illegible] ... بر دل

جز ... [illegible] ... مهو

چشم ... فتنه و نیرنگ ... [illegible]

گر بخت ... [illegible] ... بخت شستم ... [illegible] ... قدم

در ... [illegible] ... آدم ... [illegible]

لطف ... [illegible] ... آمدم ... [illegible]

با جمال ... [illegible] ... ما را ... [illegible]

غرور ... [illegible]

... [illegible]

حافظ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

دل ما ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الغنا و الاغانی

[illegible]

[illegible] شمار [illegible] او ببدا [illegible]

رسول [illegible] نفس [illegible]

چه غم دارم که در عالم [illegible] حسن دارم

بر جسم [illegible] آمد چه [illegible]

حسین [illegible] دلش [illegible]

رقم [illegible] غم باشد

شنا ور دریای غم [illegible] دارم

مطلع یار [illegible]

مرغ طوطی شکر شکن [illegible] خرام

مرحبا طائر فرخ [illegible] خجسته پیام

چشم [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] چشم [illegible] معشوق [illegible]

[illegible]

سوی دلم از عکس جمال او [illegible]

[illegible]

زجان و دل [illegible] چه [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

بجهل [illegible] طبع [illegible] سحر داری

لب [illegible] نظر [illegible]

جز مقدم چه [illegible] یار [illegible]

قافله دل [illegible]

هر [illegible] به بهانه [illegible]

ما جز [illegible] معشوق [illegible]

[illegible]

[illegible] بوی [illegible]

[illegible] دارم [illegible]

والحاصل

[illegible] چه داری پیغام

[illegible] دلم [illegible]

یا رب [illegible] قافله الطف ازل [illegible]

[illegible] دارم [illegible]

هر چه [illegible]

[illegible]

صدف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود از عشق چشم [illegible] هستیم

تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

عنبر از لعل چه گویی زنبال خیزم
طائر قدسم و از دام جهان خیزم

یارب از ابر هدایت باران بارانی
سازان علم اگر شد چو حیدرانی
داد فرهاد تو جهان بلخ بیاد بستن

ره بسر بر ترب مستی و مطرب خیزم
چون کمال کشته ام عمر بکش قصه چو بر

تا سحر که زکنار تو چالیس خیزم
مردم گوینی زره گلبرک تو چو قدر تو نیز
سر خوشم زهوکه بدل یکجو قالب دارم
ابر بخیزم زلبش تو با جان دارم
از لعل تو حالت سرلف ظلمات

مدد بدره از عشق جالب خیزم
عالم آشتیم ز عنبر تو دانی

عنبر زلعل چه گویی زنبال خیزم

تو بلبل تو که اگر بنده خواهم
لاله میرویدو دشت از اشک سر تو

تا بوی زلف در قص کنان برخیزم
مرمرا در چو پیرم شدم بازم گیر

دلبر شفقه همیشه نیست تو من

تو میند اوره از خاک سر تو

هر به بهانه مهر دل پیمان دارم

ور رسد کار بسان بر جان خیزم
از کجا جم و جمال سر و آب

گر بلبل تو دارم گر تو دالی بیچ خیزم
نزد جال تو بیگر دالان

الکبر ارمجه از لوح
سه اقلیم و سکوی جعفر سکان

از سر خود اجل که نی بیچ خیزم
امر جنین اگر انز عشق دلم شد خوش

تو جال بعیم دو عشق تو ام ساخته بیر

گر چه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر
دیر آیم سخن بجز آذر تو من

بجای فلک و جور زمان خیزم
جز تو دارم هم از هر جم غم دانی
خضر راهم تو که لعل لبت آب حیات

سرو بالابنما ای بت شیرین حرکات

ولی ایضاً

جان فدای از جان و جان

دل ز جمن جیم با بیر ایم

افراد حبل عشق ...

با جان عشق ...

عشق و عشق و عشق ...

...

این تقدیم ...

ناز دگر بشیوه بر سر [illegible]
زاهد لطیفه [illegible] عشق [illegible]
زاهد اگر [illegible] آورد [illegible]
شب [illegible] دلکش تو [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
بر [illegible] تو [illegible] دلنواز
[illegible] ام چه [illegible]
حالی بغیر [illegible] تو ام [illegible]
[illegible]
[illegible]
بخت [illegible]
[illegible] حسن
[illegible]
[illegible]

گر عمر [illegible] تو مردم [illegible]
محتاج جهد نیست [illegible]
حافظ جانب [illegible] وفا
تا صبح بار غم [illegible]
[illegible] هوش چشم [illegible]
[illegible] دل [illegible] غم [illegible]
طوبی و خلد [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] ام [illegible] سفر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از بسکه [illegible]

از [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] نی الضحی
خواهم چه [illegible] ام
والليل والضحى [illegible] ام
از غمی [illegible]
از موطنم [illegible] عشق تو [illegible]
حالی [illegible] عشق [illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
گر کج [illegible] حسن
شیراز [illegible] کمال حسن
شیراز [illegible]
[illegible]

[illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
حافظ [illegible]
والعاصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]

از در کجا تو علاج از در قلم فرق

لعل لب تو دارد [illegible] تا [illegible] در لب زدن

در سر که جو [illegible] و نفس [illegible] ابر در تن

دل در ای [illegible] چو تا در [illegible] فر [illegible]

از بهر [illegible] دل در [illegible] در [illegible] جو [illegible]

عشق او در دل [illegible] [illegible] جز [illegible]

سر و چو [illegible] نه باز [illegible]

[illegible] در خیم تا [illegible]

کیسه [illegible] ابر [illegible]

[illegible]

از عدل [illegible] از [illegible]

دل که [illegible] از [illegible] در [illegible]

[illegible]

از سر وعده تو ام کار رخت غنچه شکفت

عمرم امروز ز [illegible] جمله [illegible]

تا وصلم [illegible] دلبر و [illegible]

تا کند [illegible] دیده و دکان برکنم

در خلوص [illegible] ز [illegible] در [illegible]

ز هجر [illegible] بدی [illegible] برم [illegible]

حاصلی [illegible] جو [illegible]

عجب [illegible] جان [illegible]

من به آن زدم [illegible] سایه [illegible]

گر [illegible] دل [illegible] یاد [illegible]

کنج دلم [illegible] گر نظر بر صفحه [illegible]

غیر و چند [illegible] که [illegible] گشت [illegible]

در سر کو [illegible] بر سند [illegible] حرم

بار [illegible] حلقه [illegible] زنجیر [illegible]

[illegible] سوزیدم [illegible]

تا [illegible] بما [illegible]

چند [illegible] بر [illegible] خاطر [illegible]

دیده [illegible] کنم از [illegible]

سینه [illegible] بر [illegible]

[illegible] داد [illegible]

آب [illegible] لاله [illegible] گلشن [illegible]

[illegible] عالم [illegible] فرق

تا کام [illegible] از در [illegible]

در [illegible] چمن [illegible] خبر [illegible]

تا به [illegible] [illegible] [illegible]

بر سر [illegible] دل و [illegible]

[illegible] با تو و [illegible] غم [illegible]

روز [illegible] غمش [illegible] جان [illegible]

ولی الفت

غیر [illegible] کو [illegible]

[illegible] بر [illegible] روز

چون [illegible] جمع [illegible]

[illegible] فسق [illegible] انجام [illegible]

با وجود بی‌نوائی روسیاهم چون ماه

التوضیح غزل

بعد از این غزل سطور ...

ولها

۱۷۰

اول ... جهان ...

...

۱۶۹

هر روزه عمر من بنگر با تو دیدن نشین خنده زنی

سرگشته آمده علم عشق در سر

سرزده بس آمد شمع شب

مرید حافظ خوش لهجه خوش آواز

در عشق هر کسی ساغر نشان شد

هر که در ره هر دو جهان الله شد

بر عشق و راه عشق بکوش هم رجا

بادی کشید جلوه بر قرار رب

در راه ... سر ... بخت

در دل ... دیدار ... رسید

۲

این دل ... آمد

خوابت دل بنا کنج عشق یار

شکایت ... جام عار

به جز ... بیار ... روز

و له ایضاً

بیراهه سر عشق خطر از روی شد

المبتلا ... غم و ...

شکر خدا ...

مارا کجاست ...

با جام ... دل ... شدم

ماننده غنچه ...

در راه عشق یار بغیر ...

زحمت دیده همه ز رخ عیب دل الغوی

لطف ... خود ...

ز جانب ... صید ...

بر ناوک خدنگ غم ... کمان شد

هر چند ... دل ناتوان شد

بیمار ... عشق ...

بر قهر ... کمان شد

خون دل ...

لعل چه روح ... جان رسید

از آن زمان ... رسید

... جز ...

ما را لب تو چشمه حیوان | پیمانه چشم است آن | دل را تو رسید بهر آن | مرا کنه شعر [illegible]

[illegible] | ابروی تو چو تیغ [illegible] | مرآت [illegible] | [illegible] دلداده

از زلف کمال [illegible] | وز [illegible] | از چشم [illegible] | از زلف [illegible]

دلبر [illegible] زلف خوش چه | ای دل [illegible] | بر خیز [illegible] | عاشق [illegible]

خم دلش [illegible] | [illegible] وفا [illegible] | [illegible] وفا [illegible] | بر خیز [illegible]

[illegible] | از چند [illegible] | [illegible] | [illegible]

ولی فی الموعظه

حافظ [illegible] | دم [illegible] | [illegible]

از [illegible] | [illegible] | از گوش دل [illegible]

ای [illegible] چشم [illegible] | تا [illegible] | مردان [illegible]

[illegible] | [illegible] | بر [illegible]

ای [illegible] | [illegible] عشق | ارباب [illegible]

[illegible] عشق | [illegible] | خواهی [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | تسبیح و خرقه [illegible] | [illegible]

[illegible]

سبح اسم اعظم منظر را نهان همه
خاتم جم را نشان ده [illegible]
لیک شد نسخه کان ملکه بخشید ماه دین
شهسوار [illegible] محمد [illegible]
لکه رنگ کو را بکشد ز لوح دین
قائم بالحق [illegible] از سحر او
[illegible] عالم ملک را او
[illegible] قرآن [illegible] کافر
[illegible] صحرای عالم [illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible]
ای صبا [illegible] برم [illegible]
سفر [illegible]

آتش [illegible] رخ [illegible]
کا اسم اعظم [illegible]
مهر و ماه آسمانها [illegible] رضا [illegible]
بر [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
در همه [illegible]
[illegible]
کافر [illegible]
[illegible]
از دم [illegible] خصم [illegible]
از آن جام [illegible]
[illegible]
ساقیا [illegible]

[illegible] علی [illegible]
زان [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عدل [illegible]
جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای نسیم صبح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و له ایضاً

لاله با باغ بود اعذار حسن | عشاق را عشق بود بازار حسن
لب ... سطر تو تو بهار حسن | خال خط تو مرکز لطف مدار حسن
... دیده ... از ... خنجر | در چشم ... رخسار تو ... خنجر
... عشق ... | خورشید ... دلبری ... تو ای
خوب ... تو ... آدمی | بر ... تو ...
... از ... تو ... حسن | حسن تو ... در عالم ...
... زلف ... جان تو ... جهان | ... غم دل ... حسن
فرید ... چو ... جهان | دایم ... لطف ... طبع ... جان
از غم ... دل ... | از چشم ...
در ... تو ... ام از ... جان | ... چشم ... جان
در گلشن زمانه تو داری بهار حسن | از جور ... تو ...
حافظ طمع ... | ... غیر ... بهار حسن
... غدار ... | ... حسن

و له ایضاً فی العشق

ای ... لاله رخ غنچه دهن

[illegible]

بعون حضرت [illegible] جلد چهارم از لمعات مرحوم [illegible] تمام شد حالا جلد پنجم شروع می‌شود

اگر درس حق [illegible] وقتی [illegible] ۱۹ [illegible] رجب المرجب ۱۳۴۱ تمت [illegible]

از آنکه به صحبت [illegible]

[illegible] الجبال [illegible]

چه [illegible] در [illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible]

تم